

که ختم کن عمل خود را بچای و یاو کن نام خدا را و می گوید شیطان ختم کن بیداری
و معصیت پس اگر بیاورد آنکه از فراموشی خواب بر خیزد شب می گذران فرشته
در حال که کنه هبل از میکته آمد در او غنوم الحیث ان لم یکره و لیسب ان شیطان
ینظر اغوااره و یوسوس عند انبها لیسب تا آخر حدیث یا اعی ال حدیث
کحار و اظنه الترت که مستد است ای حدیث می آید تمه او و یقید و در فضل با
که اذا انب من النوم فقال الحمد للذی رد الی النبی و لم یمنها و مناها
الحی و اذا اراد ان یسئله ما یحیث فلیحیث الله علیها و
لیحیث لیسب

روایه معصوم است و محمد و دو که هر سه را بر او بدل بکنند و در اصل
دیدن است چشم بکنن مخصوص است چیزی که در خواب هستند در مدارح
لیقم حجت لفتح حب بر دوستی بقول احمد نهو محب صید حبه فهو محبوب به
ش دلانه لامانه المضاعف لفتح بالکس الا و لیسب که لفتح بالضم اذ کان
ما خلا نه الحرف توضع مع در صحیح بخاری و سلم و سنن فی حدیث
ابوسعبد خدری رضی الله عنه که رسول خدا فرمود است چون به بنده مسلح و فرزند
خود خری را که دوست میدارد آن چیز را از دستش با منتهیات چنانچه
ناصح با منضم مندر پس باید که خود را گوید خدا را بر رویای محبوبه یا بر دوست
خود ماکس و باید که گوید آن رویا خود را قولا و لای حدیث فرغ است بخیرم که
انگشت لیسب در صحیح بخاری حدیث است از ابو قتاده بن شیبان را در روایت است
یک از ابو سعید کوفی در بیان نزدیک است دوم از ابو قتاده که درین مشرب است
که رسول خدا فرمود است که خبر ندهد آن رویا و نمی گوید که عامل را که دوست میدارد نام

از او

نبره که گاهی رویا را در تعبیر است و زیاد چنانکه روی است که بزی در خدمت آن
حضرت آنکه گفت که در خواب به یونام که بیا که عتبه خانه من سنگ است آنکه
فرمود که غاب خواب خود را که پس شوهر او که غاب بود آنکه باز فرزند آن زن
مانند آن خواب دید و در خدمت آن حضرت آمد و آن حضرت را یافت خواب خود
لصدیق عرض کرد صدیق تعبیر نمود شوهر او فرمود آن زن باز در خدمت شوهر آن
خواب خود عرض نمود آن حضرت فرمود که من این خواب خود فرمود که گفته گفت
آن حضرت فرمود تعبیر خواب تو هاست که گفتی که من معلوم است که در آن
اول معصوم است و که تعبیر میکند عامل که دوست میدارد صاحب دیار بخاری که
و سبب بگیری دوست و اذا اراد ان یسئله ما یحیث فلیحیث الله علیها و
لیبصق م او لیبصق ع ثلثا فلیحیث عین یسار ع
که ایهت ناسند و اشق از باب علم فهو کریم و کریمه و نقل از زبان اندام
جزی را مثل البرق و اوله البرق ثم النقل اقل منه ثم النفت ثم النبع لیبصق
در حدیث مرد است لهاد که در اصل راست از باب لغو در است یعنی
و ابر الش لهاد و مرارجی و است قاف است و هر یک از براق و براق و لیسب
لیقم اسم آن است که از زبان بر آید و در آن است من براق است که
الغاموس نقل و من است با حیزر از زبان و قبل النقل یعنی بیدار گفت
ریح فقط و قبل بالبعس و قبل کلاهما برفی بیدار است با نفع بیدار براق
صفت گذار بعضی است و در هر یک از مفضل و نعت بکرات لیسب
و اذا اراد ان یسئله ما یحیث فلیحیث الله علیها و
که رسول خدا فرمود است و فتح که بر من مسلح در خواب بر او که بنده را در